

ثروت‌مندان
خودساخته

راز خوشبختی تو

چگونه فرد و اقدام‌تان را
در جهت رسیدن به رویاهای‌تان
بازسازی کنید؟

وین دایر

ترجمه: نغمه الیاسی‌فرد

فهرست

۷	پیش‌گفتار مترجم
۱۱	پیش‌گفتار
۱۵	مقدمه
۱۹	بخش اول: توانمندانه پاسخگو باشید
۲۱	فصل یک: حرص از سر چیزی مهم‌تر است
۴۱	فصل دو: نتخاب با شماست
۶۱	فصل سه: چه زمانی دارید؟
۷۵	فصل چهار: شما وقت کی می‌سید؟
۹۳	بخش دوم: موفقیت واقعی
۹۵	فصل پنج: از الهامات درونی‌تان سود ببرید
۱۰۷	فصل شش: ساز موافق بزنید، نه مخالف
۱۱۹	فصل هفت: الگوهای آگاهی‌یافتگی
۱۳۳	فصل هشت: شروعی با عشق
۱۴۵	بخش سوم: ماموریت شما
۱۴۷	فصل نه: حس هدفمندی
۱۶۳	فصل ده: سعادت را دنبال کن
۱۹۱	فصل یازده: باغ خودت را آباد کن
۲۰۹	فصل دوازده: نه سوال، برای کمک به جرقه‌ی تحول

پیر، گفتار مترجم

اولین بار که سوار پراصل شدم، قبل از این که چتر باز شود و بالا برود، در این فکر بودم که پیرا با غوام دور بین نیاورده‌ام تا عکس بگیرم. همین‌طور که درگیر این فکر بودم، پس از بالا رفتن هم مشغولم کرده بود، قایق چتر را بالا کشید و من لحظه به لحظه بیش‌تر درگیر شدم. قبل از سوار شدن کمی ترس با هیجان داشتم، و ای‌چیزی از قایق دور می‌شدم، ترس، همه‌ی حواس مرا به خودش جلب کرد. بعد از یک لحظه نگاهم به اطراف افتاد؛ به همه‌ی زیبایی آن‌چه در پیرامون من می‌گذشت. یک دریای آرام و بزرگ و یک نسیم ملایم و مرطوب و حس آلودگی و نمایی. دلم می‌خواست دست‌هایم را باز کنم و از لحظه‌ی بودن در آن‌جا لذت ببرم. از نقطه امن گذشته بودم و دیگر ترس‌هایم را به یاد نداشتم.

زمان لذت‌بردن بود و به هیچ‌چیز جز شادی و حضورم در آن‌جا فکر نمی‌کردم. در آن لحظه فکرم معطوف به لذت‌بردن و احساس خوشبختی و درک آن‌جا بود. لحظه‌ای که شاید هرگز تکرار نمی‌شد، پس باید سعی می‌کردم با تمام وجودم آن‌جا را به خاطر بسپارم. این لحظه، برایم به یادماندنی بود و خاطره‌اش همیشه به وجدم می‌آورد.

لحظه‌ای که شروع به خواندن این کتاب کردم، در چند خط اول متوجه شدم حرفش با دلم یکی‌ست. «وین دایر» درست همان اخلاق ذاتی مرا داشته و با قلم و کاغذ شروع به نوشتن می‌کرده است. سال‌هاست که همیشه و همه‌جا به تمام دانشجویانم اصرار می‌کنم که همیشه دست به قلم باشند و هر جا می‌روند و هر کاری می‌کنند، یادداشت بردارند. افکار انسان زمانی شکل و نظم می‌گیرد که دست به قلم می‌شویم و شروع به نوشتن می‌کنیم.

من هم هستم، سخنران/ نویسنده هستم. ولی وقتی کتاب «راز خوشبختی تو» را دیدم، احساس کردم چقدر این کتاب برای امروز ما و در این زمانه مهم است. به نظرم میلیون‌ها نفر باید این کتاب را بخوانند؛ مطمئنم زندگی بسیاری با این کتاب تغییر خواهد کرد. تغییری که ارزش زندگی من است.

تمام هدفم از سخنرانی‌ها و برگزاری کلاس‌هایم فقط در راستای تغییر افکار و نشان دادن دیدگاه من به انسان‌هاست. افرادی که هیچ هدف و انگیزه‌ای ندارند، لذت به دست آوردن را درک نمی‌کنند. در بهترین حالت افرادی هستند که از یک نقطه به نقطه‌ای حرکت می‌کنند و به هدف‌شان می‌رسند. جالب است که در این روزگار، آن‌ها هم احساس خوشبختی نمی‌کنند و هیچ لذتی از کسب دستاوردی خود ندارند. برای بعضی آدم‌ها موفقیت یک عادت شده و گاهی به رندگی کسانی که چیزی ندارند، غبطه می‌خورند. همه آرزوی داشتن زندگی دیگر را دارند و کم‌تر کسی از وضعیت کنونی خود راضی‌ست. خوشبختی کجا گم شده و در کجای این مسیر جا مانده است که کسی پیدایش نمی‌کند. در ابتدای سخنرانی‌هایم همیشه سعی می‌کنم با یک داستان، موضوع را شروع کنم و صحبت‌ها را به آن ربط بدهم. وقتی در این کتاب می‌خواندم که وین دایر قصه‌گوی بزرگی بوده است، از خوشحالی به وجد آمدم. در هفده سال مداوم آموختن و آموزاندن، تجربه‌های بسیاری اندوخته‌ام. هر روز پیام‌های تشکر زیادی از سوی کسانی دارم که خیلی وقت‌ها حتی

چهره‌شان را هم به یاد نمی‌آورم، ولی از شنیدن موفقیت‌های‌شان بسیار لذت می‌برم و به وجد می‌آیم. چند وقت پیش، بعد از کلاس، دیروقت به خانه برمی‌گشتم و تلفنم مرتب زنگ می‌خورد. خواستم خاموشش کنم و کمی استراحت کنم. ولی متوجه شدم یکی از دانشجویان سر کلاس همان شب بود. نگران شدم شاید اتفاقی افتاده است و جواب دادم. از لحظه‌ای که شروع به صحبت کرد، فقط می‌گفت، «زنگ زدم تا تشکر کنم، خواستم بگویم زندگی مرا عوض کردی، از شش ماه پیش تا امروز که سر کلاس‌های شما نشستم، دیدگاه جدیدی به زندگی پیدا کرده‌ام. هنوز متوجه این راز صریح نبودم تا این که امروز سر کلاس می‌ترسیدم هر لحظه فریاد بکشم که من از قفس درون آزاد شده‌ام». چنان گریه می‌کرد و سپاسگزار بود که شب‌های من هم بی‌اختیار روان شد. خوشبختی برای من در آن لحظه به زیباترین رنگ دنیا بود، خوشبختی در چشم‌های من برق می‌زد. خوشبختی فقط همان رضایت نبود، خوشبختی پاهای خسته‌ی من بود. تمام مسافت خود را به طریقی شد تا کلاس برگزار شود. روزی که مشغول فکر کردن بودم، ناگهان را بسنجم؛ لحظه‌هایی که آماده می‌شدم تا بهترین تاثیر را بگذارم. خوشبختی خاطره‌ای بود از لحظات رسیدن من به هدفم.

بعد از این که فهمیدم خوانندگان زیادی هستند که هنوز مسیر خوشبختی را پیدا نکرده‌اند و نمی‌دانند که خوشبختی در مسیر است یا همین راهی که در حال طی کردنش هستند و خاطرات، تمنای سختی‌ها و لحظات شادی‌ست که در ذهن می‌ماند، باعث شد ترجمه‌ی این کتاب را انجام دهم تا با خواندن این کتاب در شادی آن‌ها در پیدا کردن راز و سلوک خوشبختی سهیم باشم.

نغمه الیاسی فرد